

یاد بگیرید که مزامیر را دوست داشته باشید

درس ۶، مزمور ۵۲: مزامیر و تاریخ

رابرت گادفری

حالا به کتاب دوم از کتاب مزامیر برمی گردیم. جالبه که پنجاهمین مزامیر در کتاب مزامیر، با زندگی شخصی و تجربه‌ی داود ارتباط نزدیکی دارند. بسیاری از اون‌ها عناوین تاریخی دارند. می‌خوام یکی از اون‌ها رو بررسی کنیم؛ یکی که به نظر غالباً نادیده گرفته شده، ولی در واقع به نظر، خیلی قدرتمند و مُحرکِ افکاره.

عنوانش، یکی از طولانی‌ترین عناوین کتاب مزامیره: «برای سالار سرایندگان. قصیده‌ی داود، آنگاه که دواغِ آدومی نزد شائول رفت و او را خبر داد که: «داود به خانه‌ی آخی‌ملک رفته است.» این به عنوان خیلی مشخصه، به رویداد تاریخی خیلی مشخص.

مطمئنم همه‌ی شما یادتونه که این واقعا اشاره به چیزی هست که در اول سموئیل باب‌های ۲۰، ۲۱ و ۲۲ به ما گفته شده. داود از دست شائول فرار می‌کنه. داود توسط سموئیل به‌عنوان پادشاه مسح شده، اما شائول هنوز زنده‌أس و حالا مُصَمَمه که داود رو بکُشه. پس داود از جایی به جای دیگه فرار می‌کنه تا جونش رو حفظ کنه و در این درماندگی، یادتونه که به خیمه‌ی خدا در شهر نوب رفت. ما نمی‌دونیم این شهر دقیقاً کجا بود، اما می‌دونیم خیمه اون‌جا بود و داود بسیار گرسنه بود؛ با یه گروه از مردان اومد و التماس کرد که بهشون غذا بدن.

آخی‌ملک؛ کاهن اعظم گفت: «من فقط نان مقدس رو در نزد خداوند دارم.» داود گفت، «این نان مقدس رو به من بده.» اگرچه اصولاً این بی‌حرمتی به شریعت بود، اما آخی‌ملک این نان مقدس رو به او داد و شمشیر جلیات رو که در خیمه به‌عنوان غنیمت جنگی نگهداری می‌شد، به او داد. بعد داود با مردانش رفت و مردان دیگه به او پیوستند. شائول اینو دغل‌کاری و خیانت و وطن‌فروشی در نظر گرفت. دواغِ آدومی، اینو به شائول گزارش داد. به ما گفتند دواغ، رئیس شبانان شائول بود. پس سرباز نیست، بلکه فکر می‌کرد اگه این اتفاق رو به شائول گزارش بده، می‌تونه موردِ لطف پادشاه قرار بگیره. این متن به ما می‌گه شائول در جبعه بود.

حالا این مکان، دانشجوه‌های محتاطِ تاریخِ عهدعتیق رو به لرزه در میاره؛ یعنی مثلِ اینه که امروز بگید، «شائول در آشویتس بود»؛ یه شهر بی‌طرف نبود. جبعه، شهری در قبیله‌ی بنیامین بود که در داوران باب ۱۹، به‌عنوان مکانی توصیف شده که دسته تبهکاران به اون زن تجاوز کردند، او رو کُشتند و بعد شوهرش، جسد او رو دوازده تکه کرد؛ این یکی از داستان‌های دل‌خراش عهدعتیق؛ این دوازده تکه رو برای دوازده قبیله فرستاد و برای زنش، خواهانِ اجرای عدالت شد و بنیامین نخواست

عدالت رو در جبهه اجرا گنه و این منجر به جنگ داخلی در اسرائیل شد و تقریباً کل قبیله‌ی بنیامین نابود شد. حالا، بعداً جبهه که نابود شده بود، بازسازی شد و شائول بنیامینی در جبهه‌آس.

اما بلافاصله، قصه‌گو درباره‌ی این حقیقت به ما هشدار می‌ده که این خیلی بده، چون شائول در جبهه، مثل جبعونی‌ها می‌شه که همیشه خشن و بی‌رحم و شریر بودند. پس شائول از آخی‌ملک و کاهنانی که از داود حمایت کردند، عصبانی شد و به سربازانش فرمان داد که کاهن اعظم و کاهنان دیگه رو بکشند. سربازان این کار رو نکردند.

اون‌ها شمشیرشون رو به ضد مسح‌شده‌ی خداوند بلند نمی‌کردند. دوآغ گفت، «من این کار رو می‌کنم.» پس دوآغ، کاهن اعظم و کاهن خدا رو کُشت. فقط یکی از پسران آخی‌ملک فرار کرد تا این خبر رو به داود و خانواده‌ی کاهن اعظم، یعنی آبیاتار برسونه.

پس این یه واقعه‌ی تاریخی هست که معمولاً فکر می‌کنیم، «این چه اهمیتی داره؟» ولی ناگهان متوجه می‌شیم که این واقعاً یه لحظه‌ی تاریخی در اسرائیله. پادشاه واقعی کیه؟ آیا کهانت خدا باقی می‌مونه؟ این‌جا چه خبره؟ این به ما یادآوری می‌کنه واقعاً هیچ‌کدوم از داستان‌های کتاب مقدس، هیچ‌یک از وقایع کتاب مقدس، واقعاً بی‌اهمیت نیستند. همه‌ی اون‌ها برای مقطع بسیار مشخصی برای ما نگهداری شدند. یادمه می‌خوندم که در اوایل قرن بیستم، واعظ مهم و آزادی‌خواه پروتستان در کشور، هری امرسون فاسدیک بود و معروف‌ترین موعظه‌اش این بود: «آیا بنیادگرایان باید پیروز بشن؟» این دعوت به مبارزه با آزادی‌خواهان بود که جلوی بنیادگرایان وحشتناک رو بگیرند که در کلیساها پیروز نشن. فاسدیک، در یه موعظه‌ی دیگه که نسبتاً معروف بود، گفت: «چه اهمیتی داره که بیوسی‌ها چه کسانی بودند؟»

حُب، امروز می‌تونیم بگیم، «چه اهمیتی داره که دوآغ آدمی چه کسی بود؟» حُب، خدا اهمیت می‌ده. این فقط تاریخچه‌ی کسی نیست که مدت‌ها پیش زندگی کرده. این تاریخ ماست. ما به‌عنوان مسیحی به این تاریخ مُتصل ایم. این اون قدر برای داود اهمیت داشت که یه مزمور رو با تفکر درباره‌ی اون نوشت. من این تاریخ رو بازگو می‌کنم.

ما اکثر وقت‌ها چیزهای زیادی درباره‌ی تاریخ پس‌زمینه‌ی مزامیر نمی‌دونیم. گاهی یه اشاره‌ای شده. این‌جا یه بیانیه‌ی نسبتاً مشخص درباره‌ی این تاریخ هست؛ اما هرچه بیشتر درباره‌ی تاریخ بدونیم، بیشتر به زمینه‌ی مزمور پی می‌بریم. توجه کنید که این مزمور چطوری شروع می‌شه: «ای جبار چرا از بدی فخر می‌کنی؟» پس صحنه برای ما تنظیم شده.

این صحنه‌ی شرارته؛ عمل شریرانه‌ای که انجام شده، شرارتی که بهش فخر می‌کنه. این‌جا این اتفاق میفته. بعد وقتی به دوآغ فکر می‌کنیم، به نظرم احتمالاً این عجیب و مسخره‌آس: «ای جبار.» یادتونه مردانی که با داود همراه شدند و سربازانش بودند، به‌عنوان «جباران» داود خطاب شدند. به نظرم، رئیس شبانان، احتمالاً یه جبار نبود.

این جا به طنزی هست، به شوخی کوچیک با دوآغ. ما نمی‌دونیم برای دوآغ چه اتفاقی افتاد. او بعد از این قتل، از تاریخ محو شد؛ اما می‌دونید او چقدر بی‌باک بود که ۸۵ کاهن غیرمسلح رو کُشت و بعد سربازان رو به نوب هدایت کرد که زنان و کودکان رو در اون جا بکشند؟ این به عمل شیرانه بود.

هدفش چی بود؟ شائول به او وعده‌ی پول داده بود. شائول به او وعده‌ی پول داده بود. مزمو ۴۹ یادتونه؟ چهار تا مزمو قبل از این. او با این همه ثروت می‌خواد چی کار بکنه؟ نتیجه‌اش چیه؟ خُب، می‌بینید که این مزمو عمیقاً حقیقت رو منعکس می‌کنه. مزامیر، همیشه به ما کمک می‌کنند که حقیقت رو ببینیم.

«ای جبار چرا از بدی فخر می‌کنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است.» حالا اگه ترجمه‌ی هزاره‌ی نو ان‌آی‌وی داشته باشید، چیز متفاوتی رو این جا می‌خونید. به نظرم، این جا ترجمه‌ی ای‌اس‌وی ارجحیت داره. ادبیات عبری چیزی رو می‌گه که ترجمه‌ی ای‌اس‌وی این طور ترجمه کرده: «محبت خدا همیشه پابرجا است.» ترجمه‌ی ان‌آی‌وی، کمی اینو اصلاح کرده، چون فکر کردند «محبت خدا همیشه پابرجا است»، در این جا مناسب نیست؛ اما گاهی اوقات این نکته‌ی موردنظر مزامیره. یادتونه درباره‌ی تنوع هنرمندانه صحبت کردیم. گاهی اوقات، به خط در خط دیگه تکرار می‌شه؛ اما گاهی به خط با خط دیگه در تضاده. به نظرم، این جا در ابتدای این مزمو، این اتفاق افتاده. این مرد شریر «جبار» رو داریم که با «محبت خدا همیشه پابرجا است»، در تضاده.

بعد به جبار اشاره می‌کنه: «زبان تو شرارت را اختراع می‌کند، مثل استره تیز، ای حيله‌ساز!» می‌بینید این چه ارتباط نزدیکی با تاریخ داره؛ ما باید تاریخ رو بدونیم که اینو ببینیم؛ نه اینکه به ارزش این مزمو پی ببریم، بلکه واقعاً درک کنیم که این چطور در حافظه‌ی داود مونده. می‌دونید، بعضی می‌پرسند، «آیا داود واقعاً بعضی از این مزامیر رو نوشت؟» به نظرم، او این کار رو کرد. به نظرم، این یکی از اون‌هاست که این تماس و ارتباط نزدیک با وقایع توصیف شده رو نشون می‌ده.

آیه‌ی ۳: «بدی را از نیکویی بیشتر دوست می‌داری و دروغ را زیادت‌تر از راست‌گویی.» جالبه که مکرراً، مزامیر به موضوع حقیقت و دروغ‌گویی اشاره می‌کنه و اینکه زبان چقدر ویرانگره، دروغ چقدر ویرانگره، حقیقت چقدر مهمه. این جا درباره‌ی این صحبت می‌کنه؛ اینکه دروغ، جدّاً منجر به مرگ و نابودی شد. دروغ‌ها، بی‌آزار نیستند. دروغ‌ها چیزهای کوچیکی نیستند، بلکه عواقب بزرگ و غم‌انگیزی دارند. «بدی را از نیکویی بیشتر دوست می‌داری و دروغ را زیادت‌تر از راست‌گویی.» شکی نیست که دوآغ درباره‌ی مداخله‌ی کاهنان، به شائول دروغ گفت. این کل صحنه رو پیچیده کرد. پس این به صحنه‌ی غم‌انگیز بود. به صحنه‌ی وحشتناک. «همه سخنان مهلک را دوست می‌داری، ای زبان حيله‌باز!» می‌بینید که تاریخ نشون می‌ده که چه خرابی‌ای رخ داد؛ عده‌ی زیادی به خاطر دوآغ گشته شدند.

بعد واقعاً به وسطِ مزبور می‌رسیم: «خدا نیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کرد.» داود در میان این اجساد به موضوع عدالت خدا، داوری خدا، برقراری عدالت خدا در دنیا اشاره می‌کند. «تو را ربوده، از مسکن تو خواهد کند و ریشه تو را از زمین زندگان، سلاه. عادلان این را دیده، خواهند ترسید و بر او خواهند خندید.»

در مورد این چه احساسی دارید؟ می‌دونید، این یکی از تصاویری هست که گاهی به سرعت آرزو می‌شیم و گاهی در موردش تأمل می‌کنیم که «باید از این چه نتیجه‌ای بگیریم؟» به‌هرحال، هر چقدر که دواغ بد باشه، اگه ربوده شد و از مسکنش کنده شد و از زمین زندگان ریشه کن شد، آیا باید به این بخندیم؟ بله، باید بخندیم. این یه مرد فرومایه و قاتله که کاری رو کرد که می‌دونست شرارت‌آمیزه.

او شاهد همه‌ی سربازانِ شائول بود که گفتند، «نه، ما این کار رو نمی‌کنیم. این اشتباهه. مسح‌شده‌ی خداوند رو بکشیم؟ این درست نیست. ما این کار رو نخواهیم کرد.» می‌دونید، شما به‌راحتی از شائول نافرمانی نمی‌کردید، چون شائول مردِ خبیثی بود. سربازانش می‌دونستند که با نافرمانی از شائول، زندگی‌شون رو به خطر می‌ندازند؛ اما اون قدر برای خدا و شریعت خدا و کهنات خدا احترام قائل بودند که به اون‌ها دست نمی‌زدند.

این شهادتی درباره‌ی حقیقت و کار درست و دیندارانه برای دواغ بود. دواغ اهمیتی نداد، چون شائول پول زیادی رو به‌پش پیشنهاد کرده بود. پس مزبورنویس می‌گه او مرد خبیثی بود که داوری خواهد شد. عادلان اینو خواهند دید و از خدا خواهند ترسید و خواهند خندید.

به نظرم، اکثرمون خیلی جوون هستیم و یادمون نیست که وقتی خبر مرگ آدولف هیتلر منتشر شد، بسیاری شادی کردند. آیا این اشتباهه؟ نه. به هیولا از دنیا رفته بود. بعضی با انتشار خبر مرگ عثمانه بن لادن در خیابون‌ها رقصیدند. آیا این اشتباهه؟ حُب، می‌تونه اشتباه باشه؛ یعنی مردم می‌تونند افراط کنند؛ اما یه حقی در عدالت هست و به نظرم این مشکل دنیایی هست که در اون زندگی می‌کنیم. عدالت، یه مفهوم مشکل‌ساز شده؛ اینکه عدالت، خوب و درست و صحیحه. این چیزی هست که مزبورنویس این‌جا می‌گه؛ اینکه این چیزها درسته.

این ما رو هدایت می‌کنه که شاید به کل مسئله‌ی نفرین در مزامیر توجه کنیم؛ درخواستِ نزول داوری در مزامیر. مشخصاً داود خواهانِ داوری نیست، بلکه انتظارِ داوری رو داره و از این داوری شادی می‌کنه؛ اما مزامیر دیگه، بسیاری از مزامیر دیگه فراتر می‌زن و خواهانِ داوری هستند. بسیاری می‌گن، «حُب، این یه عمل مسیحی نیست. این درست نیست.» حُب، مشخصاً این درست نیست که ما مسیحیان خواهانِ داوری دشمنانمون باشیم؛ اما این‌جا، سؤال این نیست که آیا درسته که خواهانِ داوری بر دشمنانمون باشیم.

این درست نیست. عیسی گفت، «به دشمنان خود محبت کنید»؛ اما سؤال اینه که آیا دعوت عیسی برای محبت به دشمنان، به این معناست که هرگز داوری بر دشمنان خدا نازل نمی‌شه؟ حالا باید درباره‌ی این سؤال تأمل کنیم، این‌طور نیست؟ سؤال اینه که کتاب مقدس در این مورد چه تعلیمی به ما می‌ده؟

می‌دونید، به‌نوعی، کامل‌ترین بیانیه در این مورد، از پولسه که اغلب بیانیه‌های کامل الهیاتی رو به نفع ما بیان می‌کنه. پولس در رومیان ۱۱ درباره‌ی موضوع محبت به دشمنان و مفهوم اون و نحوه‌ی ادراک ما درباره‌ی اون صحبت می‌کنه. در آیه‌ی ۱۸ از رومیان ۱۲ می‌گه، «اگر ممکن است بقدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید. ای محبوبان انتقام خود را مکشید»؛ این «به دشمن خود محبت کنید»، «اون طرف صورتتون رو به طرف او بگردونید» هست؛ «ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.» پس پولس این‌جا توضیح می‌ده که محبت به دشمن، به اصل اخلاقی مطلق و ابدی نیست که حق داوری خدا رو تضعیف کنه. ما حق داوری نداریم، چون گناه‌کارانی هستیم که نیازمند رحمتیم؛ اما خدا عادل و شیرین رو داوری خواهد کرد.

وقتی به خاطر نفرین در کتاب مزامیر تعجب می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم که در زمینه‌ی کتاب مزامیر، همیشه اول از همه، دعوت به توبه، قبل از دعوت به داوری اومده. این همیشه به‌طور جداگانه در مزامیر نیست، بلکه در کل کتاب مزامیره؛ شیرین همیشه قبل از فراخوانی داوری، به توبه دعوت شدند. به نظرم، این خیلی مهمه و برای ما هم مهمه که اینو ببینیم. بذارید یه نمونه از اینو بهتون نشون بدم. در مزمور ۱۰، آیه‌ی ۴ و ۱۵ می‌خونیم، «شیر در غرور خود می‌گوید: «بازخواست نخواهد کرد.» همه فکرهای او اینست که خدایی نیست... بازوی گناه‌کار را بشکن. و اما شیر را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیابی.» حالا این یه نفرینه. این فراخوانی داوری بر شیرانه؛ اما در مزمور ۹، آیه‌ی ۱۰ می‌خونیم، «و آنانی که نام تو را می‌شناسند بر تو توکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای.»

خدا همیشه به کسانی که طالب او هستند، پاسخ می‌ده. اگه دوآغ توبه می‌کرد، خدا او رو می‌بخشید. نکته اینه که دوآغ توبه نکرد. دوآغ در شرارتش شادی کرد. دوآغ سود نامشروعش رو پذیرفت. کتاب مزامیر می‌گه، این مزمور می‌گه، کتاب مقدس می‌گه، او به‌خاطر این داوری خواهد شد. اگه برگرده و توبه کنه، داوری نمی‌شه؛ اما اگه برنگرده و توبه نکنه، داوری خواهد شد. پس می‌دونید، کلام انبیا، در طول قرن‌ها طنین‌اندازه؛ حزقیال نبی: «خداوند می‌گه: بازگشت کنید، بازگشت کنید. چرا بمیرید؟»

قضیه این نیست که رحمتی برای توبه‌کار نیست. نفرین، برای کسانی هست که توبه نمی‌کنند. دوآغ، حقیقت رو به‌فراوانی دید؛ وقتی سربازان نخواستند کاهنان رو بکشند، عدالت رو در عمل دید؛ اما به‌هرحال این کار رو کرد و هیچ نشونه‌ای نیست

که او در قلبش توبه کرده باشد. پس آیه ی ۷ می‌گه، «هان این کسی است که خدا را قلعه خویش ننمود.» خدا را قلعه خویش ننمود.» او می‌تونست خدا رو قلعه‌ی خودش بگنه، اما خدا رو قلعه‌ی خودش نکرد.

وقتی می‌گم می‌تونست، درباره‌ی تدابیر ابدی صحبت نمی‌کنم. درباره‌ی پیشنهاد خوب انجیل صحبت می‌کنم. «هان این کسی است که خدا را قلعه خویش ننمود بلکه به کثرت دولت خود توکل کرد.» می‌بینید؟ همینه. «به کثرت دولت خود توکل کرد و»؛ این خیلی تأثیرگذاره؛ «و از بدی خویش خود را زورآور ساخت.» آیا این توصیفِ بخش زیادی از دنیای اطراف ما نیست؟

مردم فکر می‌کنند با چیزهایی که نابودشون می‌کنه، محافظت خواهند شد. بعد داود با زندگی و هویت خودش به این پاسخ می‌ده و می‌گه، «اما من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم.» این تصویر دوباره در مزمور ۹۲ و مزمور ۴۷ هست؛ این تصویر زیبایی هست که او به موجودِ سبز و زنده در نزد خدا، در خانه‌ی خدا زندگی می‌کنه؛ «اما من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم. به رحمت خدا توکل می‌دارم تا ابدالابد. تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزد مقدسان تو نیکوست.» این‌جا داود احساس می‌کنه که خداوند او رو حفظ کرده. خداوند آرزو محافظت کرده. خداوند بهش توانایی داده که با وجودِ جبارانی که می‌خواستند نابودش کنند، پایداری کنه؛ چون محبت پابرجای خداوند، او رو احاطه کرده و آرزو محافظت می‌کنه.

حالا می‌تونیم بگیم، «اخی مَلک بیچاره و هشتادوپنج کاهنی که با او بودند، چی می‌شن؟» خُب، محبت پابرجای خداوند، هر روز برای اون‌ها هم هست؛ دیگه در این دنیا نیست، اما در دنیای آینده که کتاب مقدس در موردش صحبت می‌کنه. اخیراً به مراسم تدفین برادری رفتم که او رو می‌شناختم، او در جوونی، یه خلبان عالی بود. واحد او تعدادی مسیحی داشت. گزارش شده که شعار واحد اون‌ها این بود: «امروز من شکست‌ناپذیرم، مگر اینکه خداوند نقشه‌های دیگه‌ای داشته باشه.»

داود، این‌جا به‌خاطر این شادی می‌کنه؛ این از رحمت خداونده؛ اما این‌جا این واقعه‌ی تاریخی کوچیک، در این شعرِ داود برای ما ثبت و حفظ شده؛ اما این فقط شعری برای این واقعه‌ی تاریخی قدیمی نیست، بلکه امروز هم حقیقت داره. شرایط غم‌انگیز کسانی که به نابودی خودشون پناه می‌برند و توسط خداوند نابود خواهند شد، در تضاد با کسانی هست که در نزد خداوند در خانه‌ی خداوند زندگی خواهند کرد. پس این جای شگفت‌انگیزی برای خاتمه دادن به این دَرسه: «به رحمت خدا توکل می‌دارم تا ابدالابد.» همه‌ی ما برای این فراخوانده شدیم و این کاری هست که باید انجام بدیم. متشکرم.